

صدای سوم در دفاع از صلح و دموکراسی

مهرداد درویش پور

مبانی راهبرد سیاسی کارزار بین‌المللی علیه میلیتاریسم و بنیادگرایی اسلامی

"مخالفت ما با جنگ طلبی آمریکا تنها بر پایه ضرورت دفاع از منافع ملی ایران و آب و خاک آن کشور استوار نیست، بلکه همچنین ریشه در باور به ارزش‌های پایدار بشر دوستانه، صلح طلبانه و دموکراتیکی دارد که بر پایه آن توسل به هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف را مجاز نمی‌دانند. در سطح بین‌المللی به ویژه باید به نام بشریت و انساندوستی، به نام مخالفت با کشتار انسانها، به نام صلح و دموکراسی و دست‌یابی به امنیت و ثبات و باور به آن که میلیتاریسم و دموکراسی ناقض یکدیگرند، به نام مخالفت با زورگویی و سروری و ویرانگری، به نام مخالفت با نابودی محیط زیست و به نام مبارزه با تحقیر و نفرت‌آفرینی که جملگی آنها ارمغان هر جنگی است با هر نوع جنگ طلبی و از جمله حمله نظامی آمریکا به ایران مخالفت نمود."

"برای خنثی نمودن گرایش‌های مشوق حمله نظامی به ایران چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی باید به افشای مقاصد ویرانگرانه محافظه‌کاران نو در آمریکا پرداخت و نشان داد که معضل آن‌ها عدم وجود دموکراسی در ایران نیست. آن‌ها بارها اعلام کرده‌اند که هدف اصلی ایشان تغییر جغرافیای منطقه و از جمله سرزمین ایران و سلطه میلیتاریسم است.... دامن زدن به جنبش حقوق بشر در ایران و خواست لغو غنی‌سازی اورانیوم آن حلقه واسطی است که بسیج همگانی علیه میلیتاریسم و علیه بنیادگرایی را میسر می‌سازد."

۱- جلوگیری از خطر حمله نظامی به ایران وظیفه مبرم سیاسی است!

مدتها پیش از این طی در مقاله "صدای سوم در نفی میلیتاریسم و بنیادگرایی اسلامی به چه معنا است؟" (مندرج در سایت‌های اینترنتی در فوریه ۲۰۰۷) درهنگامه‌ای که بسیاری خطر حمله نظامی آمریکا به ایران را - یا از سر ساده‌انگاری سیاسی و یا به منظور جلوگیری از سازماندهی جنبش ضد جنگ - دستکم می‌گرفتند، از جدی بودن خطر جنگ و ضرورت سازماندهی صدای سوم سخن گفته و یادآور شدم: "فضای سیاسی بین‌المللی در منطقه خاورمیانه روز به روز به سوی قطب بندی پر تنش تری میان بنیادگرایی اسلامی با میلیتاریسم و جنگ طلبی آمریکا و اسرائیل سوق می‌یابد. آنان که پیشتر خطر حمله نظامی به ایران را با توجه به پیامدهای جنگ عراق یکسره منتفی میدانستند و از آن بدتر بر آن بودند که سازش آمریکا با ایران قطعی است، اکنون در پی افزایش تدارکات نظامی و تهدیدات سیاسی طرفین، خطر یک رویارویی نظامی آشکار را هر چه بیشتر محتمل می‌خوانند."

از آن زمان تا کنون افزایش فشارهای دیپلماتیک و گسترش تحریم های بین المللی علیه جمهوری اسلامی و تاکیدات آمریکا بر مداخله جمهوری اسلامی ایران در تشدید نا آرامی های عراق و تصمیم قاطعانه آمریکا به جلوگیری از آن به "هر قیمت" و تهدیدات جورج بوش به آغاز جنگ جهانی سوم در صورت عدم عقب نشینی جمهوری اسلامی و سفر پوتین به ایران از جمله اقداماتی است که دل نگرانی از تدارک حمله نظامی به ایران را افزایش داده است. علاوه بر آن مطبوعات معتبر بین المللی پی در پی به افشای طرح های کاخ سفید برای حمله به ایران می پردازند. این روند حتی خوشبین ترین افراد و نیروهای سیاسی را نیز به تجدید نظر و پذیرش خطر حمله نظامی به ایران واداشته است. ما اما پیش از این نیز بر آن بودیم که: "خطر حمله نظامی آمریکا زمانی شدت خواهد یافت که رژیم ایران همچون صدام حسین توان آمریکا در حمله به ایران را دستکم بگیرد و به بهانه حق مسلم ایران در دست یابی به اورانیوم غنی شده، از عقب نشینی به موقع و همکاری با سازمان ملل سرباز زند. تهدید های دایمی سران جمهوری اسلامی ایران به نابودی اسرائیل، بی اعتنایی به قطعنامه های شورای امنیت و مداخلات پنهان و آشکار در عراق، که همزمان با تشدید سیاست های میلیتاریستی آمریکا خطر کشاندن منازعه ای عراق به بیرون از مرزهای این کشور را افزایش داده است، از جمله سیاست هایی است که بهانه برای حمله نظامی به ایران توسط آمریکا و یا اسرائیل را فراهم می آورد". شوربختانه هر چه زمان بیشتر میگذرد چون دو سویه کابوس جنگ را به محتمل ترین سناریو بدل میسازد. استعفای علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت ملی نیز نشانگر این واقعیت است که نزاع در بین سران جمهوری اسلامی در برخورد به بحران هسته ای و خطر جنگ بالا گرفته است.

با این همه آرزویم آن است که در ارزیابی از خطر حمله نظامی به ایران به خطا رفته باشم و حق با آنانی باشد که همچنان خطر حمله نظامی را منتفی میدانند. در همان مقاله یاد آور شدم: "آنان که احتمال خطر حمله نظامی به ایران را دستکم میگیرند، با حرکت از انزوای دولت بوش در آمریکا و ناکامی آن در حل مشکل افغانستان و به ویژه عراق و به موازات آن افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، امکان تکرار سناریوی عراق در ایران را ناممکن میدانند. آنان بر این باورند با انزوای سیاست های دولت احمدی نژاد در ایران و دستگاه بوش در آمریکا، زمینه تلاش برای دستیابی به مصالحه از طریق راه حل های دیپلماتیک افزایش یافته است". در مقابل این برهان اما تاکید نمودم: "این واقعیتی است که مخالفت های نیرومند دیگر کشورها و افکار عمومی در داخل آمریکا با راه حل حمله نظامی و قدرت گرفتن صداهایی در حکومت ایران که خواستار جدی گرفتن خطر جنگ، انعطاف در سیاست هسته ای و رویکرد به مذاکره (و حتی در صورت لزوم برکناری احمدی نژاد) است، می تواند در صورت پیگیری این سیاست از هردو سو راه دستیابی به مصالحه را هموار سازد. هرچند در آن صورت نیز خطر قربانی کردن حقوق بشر در ایران و به سایه راندن آن و تثبیت موقعیت رژیم میتواند به گونه ای دیگر به زیان مبارزات دمکراتیک مردم ایران تمام شود. با این همه به گمان من عواقب یک حمله نظامی میتواند کل منطقه را به انفجار کشد که پی آمد آن برای مردم ایران و منطقه جز کابوس نوینی بیش نیست و برای جلوگیری از آن باید از همه تلاش های سیاسی و دیپلماتیک استقبال کرد".

باید پرسید آیا عقربه زمان تا کنون جز به سود افزایش خطر حمله نظامی عمل کرده است؟ هم آوایی صداهایی در خارج از آمریکا نظیر اظهار نظر برخی از رهبران دولت دست راستی فرانسه مبنی بر ضرورت توسل به راه حل نظامی برای جلوگیری از اتمی شدن ایران، تشویق آمریکا به حمله نظامی به ایران توسط برخی از نمایندگان پارلمانی حزب لیبرال سوئد و اظهار نظرهای کم و بیش مشابه در میان برخی از گروه های ایرانی، تنها نشانگر افزایش امید آنان به چنین مداخله ای است. علاوه بر آن در پاسخ ساده اندیشانی که میپندارند حمله نظامی به ایران بدلیل انزجار مردم از حکومت اسلامی و میل شان به دموکراسی با واکنش چندانی روبرو نخواهد شد تاکید نمودم: "مشوقان میلیتاریسم و جنگ طلبی هنوز از تاریخ خونبار استعمار در گذشته و حال عبرت نگرفته اند تا در یابند بنیادگرایی اسلامی بیش از آنکه بر عقل سلیم مردمان خاورمیانه استوار باشد، از نفرت و حس تحقیر ناشی از رفتار برتری طلبانه غرب و اسراییل نیرو میگیرد". در مورد ایران نیز "با تشدید رویارویی میلیتاریسم و بنیادگرایی، بازنده اصلی مردم هوا خواه دموکراسی، سکولاریسم، صلح و امنیت خواهند بود. وانگهی اندکی آشنایی با تاریخ ایران و واکنش ایرانیان در برابر اشغال گران کافی است تا عمق ناسیونالیسم ایرانی را روشن سازد. نگاه منفی امروزین بسیاری از ایرانیان نسبت به اعراب به دلیل تجاوزی که در دوردست تاریخ صورت گرفته است و آمریکا ستیزی که در پی کودتای ۲۸ مرداد طی دهه های متمادی در روان جامعه ریشه دواند و به کلام غالب بدل گشت، هشدار است برای آمریکا که دریابد قلب ملتی را با زور نمیتوان فتح کرد. اگر پیامدهای سیاست های غرب ستیزانه بنیادگرایان اسلامی در ایران و تجدد طلبی مردم ایران باعث آن شده است که بسیاری از ایرانیان از غرب ستیزی فاصله گرفته و نگاه مثبت تری به آمریکا و حتی به اسراییل نسبت به گذشته بیابند، اما حمله نظامی بی تردید موج جدیدی از نفرت از غرب و آمریکا ستیزی را در ایران و منطقه دامن خواهد زد که نیروهای سکولار و دموکراتیک را نیز در منگنه قرار خواهد داد. آنان که در سودای تبدیل شدن به چلبی های ایرانی، آمریکا را آشکار و یا پنهان به حمله نظامی تشویق میکنند، بی گمان در بهترین حالت به برندگان سرافکننده تاریخ بدل خواهند گشت. به جای تشویق آمریکا به حمله نظامی به ایران و یا دامن زدن به نزاع های قومی برای تجزیه بخشی از کشور راه دیگری باید برای عبور از حکومت اسلامی در ایران جستجو نمود."

۲- تضمین استقلال و یکپارچگی ایران در گرو صلح و دموکراسی و همبستگی عمومی است!

هنوز بیش از هشت ماه از تاریخ آن نوشته نگذشته است که با افزایش خطر حمله نظامی به ایران در میان ایرانیان تجدد طلب، غرب گرا و مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی نیز انتقاد از سیاست های جنگ طلبانه دولت آمریکا و دامن زدن به تنش های قومی و تحریک آنان توسط نئو کانها (محافظه کاران نو) بالا گرفته است. گسترش احساسات ناسیونالیستی همزمان با افزایش خطر حمله نظامی به گونه ای است که حتی برخی از آنان که پیش از این تلویحا و یا آشکارا از کودتای آمریکا علیه دولت مصدق نیز دفاع میکردند امروزه از ضرورت همسوئی با حکومت اسلامی در مقابله با حمله آمریکا سخن میگویند. اگر حتی برخی از مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی از بیم

حمله نظامی آمریکا آشکارا از ضرورت همسویی با رژیم سخن میگویند، چگونه ممکن است حمله نظامی به ایران موج احساسات ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی را در ایران و در منطقه به اوج نرساند و گسترش بی ثباتی، تروریسم و بنیادگرایی محتمل ترین پیامد آن نگردد.

با این همه مخالفت ما با جنگ طلبی آمریکا تنها بر پایه ضرورت دفاع از منافع ملی ایران و آب و خاک آن کشور استوار نیست، بلکه همچنین ریشه در باور به ارزش های پایدار بشر دوستانه، صلح طلبانه و دموکراتیکی دارد که بر پایه آن توسل به هر وسیله ای برای رسیدن به هدف را مجاز نمیداند. براستی ناسیونالیست های تندروی که به نام "منافع ملی ایرانیان" از حمله آمریکا به افغانستان و عراق دفاع نمودند (و یا از آن بدتر آمریکا را به چنین حمله ای برای "صدور دموکراسی" تشویق نمودند)، اکنون با اتکا به کدام منطق و پرنسیپی قادر خواهند بود افکار عمومی جهان و آمریکا را به خودداری از حمله نظامی به ایران جلب نمایند؟ جز آنکه تنها یاد آور شوند هزینه چنین حمله ای به مراتب از حمله به عراق و افغانستان بیشتر خواهد بود؟ و اگر جنگ طلبان در هیئت حاکمه آمریکا برهان آورند که خطر دست یافتن جمهوری اسلامی به سلاح اتمی نیز پر هزینه تر از حاکمیت طالبان و صدام در افغانستان و عراق خواهد بود، چه پاسخی به آنان خواهند داد؟

حرکت از منافع ملی و تاکید یکسویه بر حفظ استقلال و یکپارچگی کشور (که تضمین آن نیز در گرو گسترش حس همبستگی عمومی، تعلق و مشارکت "اقلیت های قومی" در استقرار دموکراسی و حفظ یکپارچگی کشور است)، در بهترین حالت میتواند به بسیج افکار عمومی در ایران علیه خطر جنگ منجر گردد. اما پرسش این جا است با معیارهای ناسیونالیستی چگونه ممکن است جهان را به ایستادگی در برابر حمله نظامی آمریکا ترغیب نمود؟ در سطح بین المللی به ویژه باید به نام بشریت و انساندوستی، به نام مخالفت با کشتار انسانها، به نام صلح و دموکراسی و دست یابی به امنیت و ثبات و باور به آن که میلیتاریسم و دموکراسی ناقض یکدیگرند، به نام مخالفت با زورگویی و سروری و ویرانگری، به نام مخالفت با نابودی محیط زیست و به نام مبارزه با تحقیر و نفرت آفرینی که جملگی آنها ارمغان هر جنگی است با هر نوع جنگ طلبی و از جمله حمله نظامی آمریکا به ایران مخالفت نمود.

پیش از این با سازماندهی کارزار بین المللی علیه حمله آمریکا به افغانستان و عراق نشان داده شد که بشریت بیدار با اشک و ماتم و خشم به ویرانگری های جنگ و توسل به خشونت از هر سو که باشد مینگرد و از اولویت روش های سیاسی برای حل مشکلات بغرنج بشری دفاع میکند. پیامدهای تراژیک جنگ به ویژه در عراق اهمیت سازماندهی جنبش بین المللی پیشگیری از حمله نظامی به ایران را بیش از پیش برجسته میسازد. برای ختنی نمودن گرایشات مشوق حمله نظامی به ایران چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی باید به افشای مقاصد ویرانگرایانه محافظه کاران نو در آمریکا پرداخت و نشان داد که معضل آن ها عدم وجود دموکراسی در ایران نیست. آن ها بارها اعلام کرده اند که هدف اصلی اشان تغییر جغرافیای منطقه و از جمله سرزمین ایران و سلطه میلیتاریسم است. مبارزه

بر حق ایرانیان برای گذار از بختک جمهوری اسلامی نباید مجوزی برای همراهی با نئوکان ها گردد. باید کاری نمود که هیچ ایرانی ای یارای آن را نیابد از تیمرمن و دیگر همقطاران محافظه کارش در آمریکا و اسرائیل که ایران را "کشوری بیهوده بزرگ" میدانند و رویای تجزیه آن را در سر میپوراندند، به عنوان "دوست مردم ایران" نام برد و یا در توهم جستجوی جناح "ترقیخواه" در میان نئوکانها، آسمان و ریسمان را به یکدیگر ببافد و از همه بدتر به تشویق آنان به حمله نظامی به ایران پردازد. باید چنان کرد که گروه های قومی کشورمان به جای چنگ زدن به ریسمان نئوکان ها برای تامین حقوق خویش به مبارزه دمکراتیک، مسالمت آمیز و همبسته خود با دیگر شهروندان ایرانی و پشتیبانی آنان علیه تبعیضات قومی امیدوار گردند. چنین خواستی بدون گفتگو و همکاری مشترک نیروهای قومی و سراسری تحقق نخواهد پذیرفت. جمهوری خواهان که نیروی اصلی اعتدال سیاسی در جامعه بشمار میروند نقش کلیدی در تحقق چنین پروژه ای دارند. اما همزمان باید یادآور شد که بدون مخالفت صریح و روشن با حمله نظامی هیچ شانسی برای نزدیکی و همکاری بین نیروهای مستقل جمهوری خواه و قومی نیز وجود نخواهد داشت. هر اظهار نظری از سوی نیروهای قومی (و یا سراسری) که به تشویق حمله نظامی به ایران تعبیر گردد زمینه چنین همکاری و دیالوگی را با مخاطرات جدی روبرو می سازد. جنبش صلح طلبی تنها با حضور نیروهای مخالف جنگ معنا می یابد.

از سوی دیگر در سطح ملی و بین المللی یکی از مخاطراتی که جنبش پیش گیری از جنگ را تهدید میکند، انحصار طلبی سیاسی در آن است. جنبش ضد جنگ جنبش ضد کاپیتالیستی نیست، هر چند حضور چپ گرایان در آن همواره نیرومند بوده است. پیشگیری از جنگ امر تنها این یا آن گروه سیاسی ایرانی نیز نیست. بسیاری از نیروهای ایرانی اعم از چپ و راست، جمهوری خواه و مشروطه خواه، دین باور و لائیک، قومی و سراسری مخالفت خود را با جنگ اعلام کرده اند. تلاش یکپارچه آنان میتواند محافل بین المللی را از مخاطرات حمله آمریکا به ایران بیشتر آگاه سازد. جنگ طلبان چه در هیئت حاکمه آمریکا و چه در ایران و چه در هر گوشه جهان میبایست یکسره منزوی گردند. چنین امری نه با اتکا به پروژه "ائتلاف ملی ایرانیان"، نه از طریق سازش و یا هم سوئی با جمهوری اسلامی و نه با شبه بدیل سازی در میان اپوزیسیون ایرانی میسر است. چنین امری نیازمند براه انداختن یک جنبش جهانی علیه میلیتاریسم و بنیادگرایی اسلامی است.

۳- مبارزه علیه خطر جنگ از مبارزه علیه بنیادگرایی اسلامی جدا نیست!

همان گونه که در مقاله ذکر شده تاکید نمودم: "سیاست دفاع طلبی از حکومت اسلامی چه از موضع راست و چه چپ نه تنها برای اپوزسیون دمکراتیک موجب سرافکندگی است بلکه قادر به تاثیر گذاری مثبت بر افکار عمومی بین المللی برای جلوگیری از جنگ نیست". ناسیونالیسم راست گرای ایرانی اعلام کرده است ابایی از آن ندارد که برای مقابله با خطر جنگ و حفظ یکپارچگی کشور در کنار حکومت بایستد. در این راستا آنان تا آنجا پیش رفته اند که اولویت خود را نه مبارزه برای حقوق بشر و دمکراسی و علیه جمهوری اسلامی، بلکه دفاع طلبی و جنگ

روانی علیه نیروهای سیاسی اقلیت های قومی کشور قرار داده اند. برای بسیاری از چپ گرایان اما "گویا پیامدهای فاجعه انگیز همسویی با بنیادگرایان اسلامی برای "رویاری با امپریالیسم" در آغاز انقلاب ایران و پس از آن به اندازه کافی نتایج ویران گر در پی نداشته است تا با تجدید نظر در سیاست "عمده بودن مبارزه با امپریالیسم" از همسودن با حماس، حزب الله لبنان، طالبان و جمهوری اسلامی ایران دست بردارند. این مشکلی است که نیروهای چپ در سطح بین المللی نیز با آن روبرویند. برای برخی از نیروهای ضد جنگ، "ضد امپریالیسم" همچنان معیار اصلی ترقیخواهی و صف بندیهای ملی و جهانی به شمار میرود. امری که بروشنی توضیح دهنده دلیل نزدیکی حکومت های چپ گرا در امریکای لاتین و بخش از چپ جهانی با جمهوری اسلامی و بنیادگرایی اسلامی در منطقه است. این همسویی ها اما همواره آشکارا و با نیت حمایت صورت نمیگیرند بلکه اتخاذ سیاست های یکسویه علیه آمریکا ناخواسته آن ها را در کنار جمهوری اسلامی و بنیادگرایان قرار میدهد. برای نمونه جنبش صلح طلبی که به جای تاکید همزمان بر صلح و دموکراسی و امنیت برای ایران و منطقه، تنها جنگ طلبی را محکوم سازد بی تردید با استقبال بنیادگرایان اسلامی روبرو خواهد شد. با چنین سیاستی نیروهای سکولار، دمکراتیک و تجدد خواه یکسره قدرت اثر گذاری مستقل را از دست داده و از هر نوع چالشی در برابر نیروهای استبدادی دینی بومی عاجز خواهند ماند و به حامیان شرمگین بنیادگرایان اسلامی بدل خواهند شد."

تجربه دو جنبش ضد جنگ افغانستان و عراق به روشنی نشانگر آن است جنبشی که در پاسخ به تهدیدات و اقدامات میلیتاریستی و جنگ طلبانه آمریکا، یکسره خود را به بنیادگرایان اسلامی، طالبان و یا صدام نزدیک ساخته و وظیفه اصلی خود را دامن زدن به احساسات و هیجانات ضد امپریالیستی و ضد امریکایی می داند، چگونه در عمل به نیروی حامی دیکتاتورها و بنیادگرایان اسلامی بدل می گردد. هر نوع نادیده گرفتن ضرورت مبارزه همزمان علیه جنگ طلبی آمریکا و علیه جمهوری اسلامی به معنای رویاری با مبارزات دمکراتیک ایرانیان برای پایان بخشیدن به عمر استبداد دینی در کشور است. چنین خطری هم در میان گرو های اپوزیسیون ایرانی به چشم میخورد و هم از آن بدتر در میان نیروهای ضد جنگ در کشورهای غربی گسترده است. برای بسیاری از آنان مشکل اصلی "امپریالیسم آمریکا" است و همسویی با حکومت بنیادگرای اسلامی در ایران نه تنها نا مطلوب نیست، بلکه اجتناب ناپذیر است. آخرین نمونه آن برخورد مسئولان ائتلاف ضد جنگ در بریتانیا است که پیوستگی کارزار "دستها از مردم ایران کوتاه" را بدلیل موضع همزمان آن علیه جنگ طلبی و علیه جمهوری اسلامی لغو کرده و اهداف و اصول این کارزار را "کاملا متغایر با اهداف و اصول ائتلاف ضد جنگ در بریتانیا" خوانده اند. اینان گویا فراموش کرده اند که مداخلات و ماجراجویی های جمهوری اسلامی ایران در عراق، لبنان و فلسطین، تهدید دایمی اسرائیل به نابودی، پیشبرد پروژه غنی سازی اورانیوم و سر باز زدن از همکاری با سازمان ملل متحد (که بسیاری آن را تلاشی پنهان و یا آشکار برای وادار ساختن جهان به پذیرش یک ایران اتمی میدانند) زمینه ساز خطر حمله نظامی آمریکا است. همسویی با جمهوری اسلامی در یک جنبش پیشگیری از جنگ خواسته و یا ناخواسته به معنای به حاشیه راندن جنبش حقوق بشر در ایران و رویاری با مردمی است که برای نیل به دموکراسی می رزمند و نیازمند

پشتیبانی بین المللی از مبارزات شان - و نه از جمهوری اسلامی - میباشند. سیاست همسویی با جمهوری اسلامی جنبش پیش گیری از جنگ را تقویت نمی کند بلکه شکاف درونی آن را فزونی میبخشد. به جنبش صلح طلبی و ضد جنگ حقانیت نمی بخشد، بلکه مشروعیت آن را خدشه دار میسازد. بسیاری میگویند راه سومی وجود ندارد: یا باید در برابر آمریکا و لاجرم در کنار جمهوری اسلامی ایستاد و یا باید برای به زانو در آوردن جمهوری اسلامی به نیروی نظامی آمریکا اتکا نمود. به گمان من اما مبارزه همزمان برای صلح و دموکراسی بنیان آن صدای سومی است که میتواند مانع از بهره برداری جنبش ضد جنگ به سود ارتجاع بومی و بنیاد گرایی اسلامی در ایران گردد. پرسش این جاست آیا راه سوم تنها یک اتوپی است و یا امکانی است برای شکل بخشیدن به یک گفتمان مستقل که آینده نیروهای دمکرات و سکولار به آن وابسته است.

۴- راه سوم: افزایش فشار سیاسی برای توقف غنی سازی اورانیوم و دفاع از حقوق بشر در ایران
صدای سوم در پرتوی رد دو راه حل حمله نظامی به ایران و یا حمایت و همسویی با جمهوری اسلامی و تلاش برای مصالحه و تثبیت آن معنا می یابد. همان گونه که پیشتر در همان مقاله اشاره نمودم: "صدای سوم نه به معنای دفاع شرمگینانه از حکومت اسلامی است و نه به معنای رمانتیسیم و جنگ دون کیشوتی در جبهه های گوناگون می باشد. آنان که ضمن مخالفت با جمهوری اسلامی با هر نوع فشار جامعه جهانی بر رژیم جمهوری اسلامی مخالفت میکنند گرچه در خیال خود جبهه سومی را گشوده اند اما در عالم واقع خود را به جمهوری اسلامی ایران و بنیاد گرایان منطقه نزدیک میسازند. بی دلیل نیست که حکومت اسلامی نیز گام هایی برای نزدیک نشان دادن خود به این بخش آغاز کرده است. حکومت ایران مانع جدی در راه صلح و دموکراسی در ایران و منطقه ایجاد کرده است. از اینرو میبایست خواستار آن شد که همواره نقض حقوق بشر در ایران به عنوان یکی از موضوعات اصلی در مذاکرات و مناسبات مجامع بین المللی و دولتهای دمکراتیک با رژیم جمهوری اسلامی ایران مد نظر قرار گیرد. در این راستا میبایست از کلیه اقدامات سیاسی و دیپلماتیک سازمان ملل متحد نیز که بنا بر آن، سران و نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی مورد فشار قرار گیرند، حمایت کرد... محکوم نمودن سیاست هسته ای بحران زای رژیم جمهوری اسلامی، خواست توقف غنی سازی اورانیوم و نظارت کامل آژانس بین المللی بر انرژی اتمی و همکاری با آن، مخالفت با دخالت و حمله نظامی به ایران و سیاست بدیل سازی قدرت های بزرگ به جای دفاع از حق مردم ایران در تعیین سرنوشت خود، میبایست با خواست افزایش حمایت بین المللی از مبارزات دمکراتیک مردم ایران همراه شود. اعمال فشار سیاسی بین المللی برای به عقب راندن رژیم جمهوری اسلامی و در دفاع از حقوق بشر و تلاش برای اعتلای مبارزات دمکراتیک مردم ایران، آن راهی است که میتواند به تقویت صدای سوم در برابر میلیتاریسم و بنیاد گرایی یاری رساند." در واقع "اعمال فشار دیپلماتیک و سیاسی تمام عیار و تحریم های "هوشمند" برای وادار کردن جمهوری اسلامی ایران به پذیرش سازش با آژانس بین المللی و شورای امنیت، مبنا قراردادن مسئلهی حقوق بشر در ایران به عنوان معیار اساسی و مستمر در چگونگی تنظیم مناسبات دولت ها و مجامع بین المللی با جمهوری اسلامی ایران، اتخاذ سیاستی که بنا بر آن، سران، رهبران و نمایندگان جمهوری اسلامی ایران مورد

فشار، تحریم و تعقیب قرار گیرند، حمایت هرچه گسترده‌تر بین‌المللی در دفاع از مبارزات دمکراتیک مردم و اپوزیسیون آزادی خواه و مستقل ایران را از جمله فشارهای مشروع برای به عقب راندن رژیم جمهوری اسلامی می توان برشمرد (مصاحبه فاضل حسینی با مهرداد درویش پور، گذار، شماره ۸، آپریل ۲۰۰۷).

دامن زدن به جنبش حقوق بشر در ایران و خواست لغو غنی سازی اورانیوم آن حلقه واسطی است که بسیج همگانی علیه ملیتاریسم و علیه بنیادگرایی را میسر میسازد. آنان که با حرکت از این که غنی سازی حق مسلم ماست در تنور جنگ طلبی می دمند در نمی یابند در صورت حمله نظامی خطر آن که ایران ویران شود تا چه اندازه جدی است. آنان که جز به فتح قدرت به هر قیمتی به چیز دیگری نمی اندیشند؛ آنان که حقوق بشر را بدلیل خصلت عام و فراگیر آن با باورهای ایدئولوژیک و انحصارطلبانه خود در تضاد می یابند؛ آنان که با "بورژوایی خواندن"، آمریکایی خواندن و یا غربی خواندن حقوق بشر به تخطئه آن میپردازند؛ آنان که دامن زدن به جنبش حقوق بشر را منافی پروژه های "ضد امپریالیستی" خود میدانند؛ و بالاخره آنان که به حقوق بشر به دیده ای ابزار مینگرند، در نمی یابند که بدون همگانی شدن جنبش دفاع از حقوق بشر امر تضمین یکپارچگی و گذار به دمکراسی حتی در صورت تغییر رژیم نیز با چالش های جدی روبرو خواهد شد. و اگر هم ایران با حمله نظامی، تجزیه کشور و جنگ خونین داخلی از پای در نیاید، در چنبره استبداد پژمرده خواهد گشت.

تغییر چشم انداز نا مطلوب کنونی در داخل کشور و در صحنه بین المللی قبل از هر چیز نیازمند شکل بخشیدن به کارزار گسترده دمکراتیک و مستقلی است که بتواند صدای صلح و دمکراسی را در تمایز از ملیتاریسم و بنیادگرایی بگوش جهانیان برساند. آیا ایرانیان قادر خواهند بود بدور از تعلقات سیاسی خود در کنار کارزار جهانی برای جلوگیری از حمله نظامی و جنگ با ایران، برای رساتر ساختن صدای سوم بپا خیزند؟ و یا به سمت یکی از دو نیروی ملیتاریسم و بنیادگرایی اسلامی خواهند چرخید؟ گمان زنی در باره آینده بس دشوار است و به سختی میتوان باور نمان آن ملت را کشف نمود. من اما تصمیم خود را مدتها پیش از این گرفته ام و تنها میدانم که تاریخ برای مجیزه گویان قدرت تره هم خرد نکرده است!